

جعفریان کشته شدند، جعفریان تفوق یافتند و فضل بن عباس عباسی عامل مدینه را نجات دادند.

در جمادی الاخر این سال، هارون بن موفق، ابن ابی الساج را عامل انبار و راه فرات و رجب طوق کرد. احمد بن محمد طایبی را نیز بر کمکها و خراج کوفه و سواد آن گماشت کمکها را به نام علی بن حسین معروف به کفتمر کرد. احمد بن محمد، در کوفه با هیصم عجلی روبرو شد که هیصم هزیمت شد و طایبی اموال و املاک او را گرفت.

چهار روز رفته از شعبان این سال اسحاق بن کنداج، معتمد را به سامرا برد که در قصر مشرف به حیر جای گرفت.

هشت روز رفته از شعبان همین سال ابن کنداج خلعت گرفت. دو شمشیر باحمایل نیز بر او آویختند یکی از راست وی و دیگری از چپ وی و صاحب دو شمشیر نامیده شد. دوز پس از آن باز خلعت گرفت: يك قبای دیا با دوشانه پوش، تساجی بر سرش نهادند و شمشیری بر او آویختند که همه جواهر نشان بود. هارون بن موفق و صاعد بن مخلد و سرداران، همراه وی به خانه اش رفتند و به نزد وی چاشت کردند. در شعبان همین سال یاران ابو احمد، قصر فاسق را بسوختند و هر چه را که در آن بود به غارت بردند.

سخن از چگونگی سوختن قصر سالارزنگیان و غارت آن

محمد بن حسن گوید: وقتی زخمی که به ابو احمد رسیده بود بهی یافت به ترتیبی که داشته بود و صبحگاه و شبانگاه با فاسق نبرد می کرد باز گشت. و چنان بود که خبیث بعضی شکافها را که در دیوار افتاده بود از نو ساخته بود، موفق بگفت تا آنرا ویران کنند و جاهای پیوسته به آنرا نیز ویران کنند. یکی از روزها در نخستین

وقت پسین بر نشست، در آن روز نبرد در مجاورت نهر منگی پیوسته بود و فاسقان در آن ناحیه فراهم بودند و خویشان را بدانجا مشغول داشته بودند و پنداشتند فقط در آنجا با آنها نبرد می کنند. موفق که فعلگان را مهیا کرده بود برفت تا به نهر منگی نزدیک شد و با فاسقان نبرد آغاز کرد، همینکه کار نبرد بالا گرفت پاروزان و سرملوانان را بگفت تا شتابان رهسپار شوند تا به نهر جوی کور رسند که زیر نهر ابو الخصبب از دجله جدا می شد. وقتی به جوی کور رسید که از جنگاوران و مردان خالی بود، نزدیک شد و فعلگان را ببرد که دیوار مجاور آن نهر را ویران کردند. جنگاوران پیش رفتند و در دل نهر جای گرفتند و کشتاری بزرگ کردند، به بعضی قصرهای فاسقان رسیدند و هر چه را در آنجا بود غارت کردند، قصرها را بسوختند و تعدادی زنان را که در آنجا بودند، نجات دادند، تعدادی اسب از اسبان فاجران را نیز گرفتند و به غرب دجله بردند. موفق به وقت غروب آفتاب با ظفر و سلامت بازگشت. صبحگاهان به نبرد زنگیان و ویران کردن دیوار رفت و بدین کار پرداخت تا ویرانی به خانه انکلای رسید که به خانه خبیث پیوسته بود.

وقتی خبیث برای جلو گیری از ویرانی دیوار و منع یاران موفق از ورود به شهر خویش چاره ای نیافت در کار خویش فروماند و ندانست برای این بلیه چه تدبیر کند، علی بن ابان مهلبی بدو گفت که آب در شوره زاری که یاران موفق در آن می رفتند روان کند تا از عبور آن وامانند، و نیز در چند جا خندقها بکنند و به سبب آن از ورود به شهر بازماند دارد و اگر خویشان را به شهر رسانیدند و دچار هزیمتی شدند باز گشتنشان به کشتیها آسان نباشد. در چند جای شهر خویش و در میدانی که خبیث آنرا راه کرده بود چنین کردند و این خندقها نزدیک به خانه وی رسید.

موفق از پی آن توفیق که خدایش در کار ویران کردن دیوار شهر فاسق نصیب کرده بود چنان دید که خندقها و نهرها و گودالها را پر کند که عبور سواروپاده از آن میسر شود، بدین کار پرداخت و فاسقان به دفاع پرداختند که نبرد دوام یافت و

به درازا کشید و کشته و زخمی از دو گروه، سخت بسیار شد، چندان که یکی از آن روزها زخمیان را در حدود دوهزار شمار کردند به سبب آنکه دو گروه به وقت نبرد نزدیک همدیگر بودند و خندقها مانع از آن بود که هر گروهی گروه مقابل خویش را از جای براند.

وقتی موفق چنین دید، بر سر آن شده که از سمت دجله خانه خبیث را آتش بزند و بر آن هجوم برد. مانع این کار آن بود که خبیث برای خانه خویش جنگاوران و مدافعان بسیار نهاده بود و همینکه کشتی به قصر وی نزدیک می شد، از دیوار آن و از بالای قصر سنگ و تیر می انداختند و فلاختها و منجنیقها و ارابه ها به کار می افتاد و سرب می گذاختند و بر آنها می ریختند، از این رو آتش زدن خانه وی میسر نبود. موفق بگفت تا برای کشتی سایبانهای چوبین بسازند و پوست گاو میس بر آن بکشند و پارچه کفنی را به اقسام داروها که مانع از سوختن آتش می شد اندوده کنند و بر آن بپوشانند. چنین کردند و چند کشتی را با آن بیندودند و غلامان دلیر نیزه دار و تیر-انداز خویش را با گروهی نفت اندازان ماهر در آن جای دادند و آنها را برای سوختن خانه فاسق، سالار زنگیان، آماده کرد.

به روز جمعه، دوازده روز مانده از شعبان سال دویست و شصت و نهم، محمد-ابن سمعان، دبیر خبیث، از موفق امان خواست. چنانکه در روایت محمد بن حسن آمده چگونگی امان خواستن وی آن بود که محمد به همدی خبیث دچار بود اما آن را خوش نداشت که از گمراهی وی خبر داشت.

گوید: من نیز با ابن سمعان همدانستان بودم و همگی برای خلاص شدن چاره می جستیم، اما میسر نبود. وقتی خبیث دستخوش محاصره شد و یارانش پراکنده شدند و کارش سستی گرفت، وی به تدبیر نجات پرداخت و مرا از آن مطلع کرد و گفت: « دل بدان داده ام که فرزندی را یا کسی را همراه نبرم و به تنهایی نجات یابم،

آیا تونیز چنانکه من قصد کرده‌ام عمل می‌کنی؟»

گفتم: «در باره تو رای درست چنان است که گفتی که پسری خرد سال بجا می‌نهی که خاین را بر او راه نیست که خشونت کند یا حادثه‌ای بیارد که ننگ آن بر تو بماند، اما من زنانی با خویش دارم که ننگ آن بر من می‌ماند و نمی‌توانم آنها را دستخوش خشونت این فاجر کنم. از پی منظور خویش برو و آنچه را که از نیت من در مخالفت و ناخشودی از همدمی فاجر می‌دانی بگویی. اگر خدای نجات مرا با فرزندم میسر کرد، به زودی به تو پیوسته می‌شوم و اگر تقدیری بر ما رفت با هم باشیم و صبوری کنیم.»

راوی گوید: محمد بن سمان نماینده خویش را به نام عراقی روانه کرد که به اردوگاه موفق رفت و امانی را که می‌خواست برای وی گرفت و کشتی برای او مهیا کرد. در آنروز که یاد کردیم کشتی در شوره زار به نزدیک وی رسید که سوی اردوگاه موفق شد.

فردای روزی که محمد بن سمان در آن امان یافت، یعنی روز شنبه یازده روز مانده از شعبان سال دویست و شصت و نهم، موفق نبرد خیبت و آهنگ سوختن خانه وی را بانکوترین وضع و کاملترین افزار از سرگرفت، کشتیهای اندوده به داروها را که گفتیم و دیگر کشتیها و زورقهای خویش را همراه داشت که وابستگان و غلامانش در آن بودند، با گذرهایی که پیادگان در آن بودند. موفق به پسر خویش ابوالعباس دستور داد سوی خانه محمد بن یحیی، معروف به کرنابی، رود که مقابل خانه خاین بود در شرق نهر ابوالخصیب که به نهر و به دجله راه داشت و بگفت که آنرا و خانه‌های سرداران خاین را که مجاور آن بود بسوزاند و آنها را از کمک و یاری وی باز دارد. کسانی را که در کشتیهای سایبان دار بودند بگفت تا به آهنگ پنجره‌ها و بناهای خیبت که مشرف بر دجله بود بروند که چنان کردند و کشتیهای خویش را به دیوار قصر چسبانیدند و با فاجران به سختی نبرد کردند و آتش بر آنها

باریدند. فاسقان ثبات کردند و نبرد کردند، خدایاران ابواحمد را بر آنها نصرت داد که از پنجره‌ها و بناهایی که مدافع آن بودند کناره گرفتند و غلامان موفق آنرا بسوزانیدند و کسانی که در کشتیها بودند از تیرها و سنگها و سرب آب شده که خبیثان بر آنها می ریختند و چیزهای دیگر به سلامت ماندند، به سبب سایانهایی که بر کشتی ساخته بود و از همین رو به خانه خبیث دست یافت. آنگاه موفق بگفت تا کسانی که در کشتی بودند باز گردند که بازگشتند و غلامانی را که در آن جای داشتند برون آورد و گروهی دیگر را در آن نهاد و در انتظار آمدن و بالا گرفتن مد ماند. وقتی چنان شد، کشتیهای سایبان دار سوی قصر خبیث بازگشت و موفق دستور داد اطاقهای قصر خاین را که بردجله مشرف بود بسوزانند که چنان کردند، آتش در این اطاقها مشتعل شد و به پرده‌هایی که خبیث آنرا سایبان خانه خویش کرده بود و پرده‌هایی که بر درهای آن بود پیوست که آتش برای سوختن نیرو گرفت و به خبیث و همراهان وی فرصت نداد که برای اموال و ذخیره‌ها و اثاث و دیگر چیزها که در منزل وی بود درنگ کنند، به فرار برون شد و همه را بجای گذاشت. غلامان موفق با یاران خویش بر قصر خبیث بالا رفتند و از اثاث گرانقدر طلا و نقره و جواهر و زیور و دیگر چیزها هر چه را آتش نابود نکرده بود غارت کردند و گروهی از زنانی را که خبیث برده‌شان کرده بود نجات دادند. غلامان موفق به دیگر خانه‌های خبیث و خانه‌های پسرش انکلای درآمدند و آتش در آن افروختند. مردمان از توفیقی که خدایشان در آنروز داده بود سخت شادمان شدند. جمعی از آنها در شهر فاسقان و بر در قصر خبیث که مجاور میدان بود به نبردشان ایستادند و بسیار کس از آنها را بکشتند و زخم‌دار کردند و اسیر گرفتند. ابوالعباس نیز در خانه کربایی و اطراف آن از سوختن و غارت و ویرانی چنان کرد. در آنروز ابوالعباس زنجیر آهنین بزرگ و محکمی را که خبیث به وسیله آن نهر ابوالخصیب را بریده بود که کشتی در آن نتواند رفت ببرد و به تصرف آورد که آنرا در یکی از کشتیهای وی

ببردند.

موفق به وقت نماز مغرب باکسان، بانکوترین ظفر بازگشت. در آنروز برجان و مال و فرزند فاسق همان رسید که مسلمانان از او کشیده بودند، از هراس و فرار و پراکندگی و مصیبت زن و فرزند. اسیرانی که از زنان مسلمان به دست داشت‌ها شدند، شکم پسرش، انکلای در آنروز زخمی سخت برداشت که نزدیک بود از آن تلف شود.

فردای آنروز که روز یکشنبه بود یازده روز رفته از شعبان همین سال، نصیر غرق شد.

سخن از چگونگی غرق نصیر سردار ابواحمد

محمد بن نصیر گوید: وقتی فردای آنروز شد، موفق صبحگاهان به نبرد خبیث رفت و نصیر معروف به ابو حمزه را بگفت تا سوی پلی رود که خبیث از چوب ساج بر نهر ابوالخصیب ساخته بود، بسجز دو پل دیگر که بر آن بوده بود. زیرک را نیز بگفت تا برای نبرد فاجرانی که مجاور خانه جبایی بودند یاران خویش را آنجا برد و نیز جمعی از سرداران خویش را برای نبرد آنها به مجاورت خانه انکلای فرستد.

نصیر شتاب آورد و با شروع مد با تعدادی از کشتیهای خویش وارد نهر ابوالخصیب شد که مد آنرا ببرد و به پل چسباند. تعدادی از کشتیهای وابستگان و غلامان موفق که دستور ورود نداشتند نیز به نهر در آمدند که مد آنها را ببرد و بنزد کشتیهای نصیر افکند. کشتیها به همدیگر پیوست چنانکه سر ملوانان و پاروزنان را تدبیر و کاری میسر نبود. زنگیان این را بدیدند و به نزد کشتیها فراهم آمدند و آنرا از دوسوی نهر ابوالخصیب در میان گرفتند. پاروزنان با هراس و بیم خویشتن را در آب

افکندند، زنگیان وارد کشتیها شدند، بعضی جنگاوران را کشتند، بیشترشان غرق شدند. نصیر در کشتیهای خویش نبرد کرد تا وقتی که از اسیر شدن بیمناک شد و خویشتن را در آب افکند و غرق شد.

موفق آنروز با فاسقان به نبرد بود و منزلهایشان را غارت می کرد و می سوخت، باقی روز را بر آنها تفوق داشت.

سلیمان بن جامع از جمله کسانی بود که آنروز از قصر خاین دفاع می کردند و با یاران خویش ثبات کرد و نبرد میان یاران موفق و او همچنان پیوسته بود. سلیمان به جای خویش بود و از آن پس نرفته بود تا وقتی که کمینی از غلامان سیاه موفق از پشت سروی نمودار شدند که هزیمت شد. غلامان به تعقیب وی رفتند و یارانش را می کشتند و از آنها اسیر می گرفتند. در این وقت ساق سلیمان زخمدار شد و با دهان بر محلی که حریق رخ داده بود افتاد و چیزی از پیکروی به آتش بسوخت. گروهی از یارانش از وی دفاع کردند و از آن پس که نزدیک بود اسیر شود نجات یافت. موفق باظفر و سلامت باز گشت. فاسقان سستی گرفتند و سخت بیمناک شدند که نابسامانی کار خویش را می دیدند.

ابو احمد از درد مفاصل بیمار شد و به سبب آن باقیمانده ماه شعبان و ماه رمضان و روری چند از شوال از نبرد فاسق بازماند. و چون بیماری برقت و بهی یافت دستور داد آنچه را برای مقابله فاسقان بایسته بود مهیا کنند و همه یاران وی برای این کار آماده شدند.

در گذشت عیسی بن شیخ در این سال بود.

و هم در این سال معتمد در دارالعامه، ابن طولون را لعن گفت و دستور داد بر منبرها او را لعن گویند. جعفر مفوض به روز جمعه به مسجد جامع رفت و ابن طولون را لعن گفت و اسحاق بن کسنداج را بر اعمال ابن طولون گماشت و از در شامسیه تا افریقیه بدو سپرده شد، نگهبانی خاص نیز بدو سپرده شد.

در ماه رمضان همین سال احمد بن طولون به مردم شام نوشت و آنها را به یاری خلیفه دعوت کرد. پیکی را یافتند که آهنگی ابن طولون داشت و نامه‌هایی از نایب‌وی، جتواب، همراه داشت که خبرهایی در آن بود. جواب را گرفتند و بداشتند و مال و برده و اسبانی از او گرفتند.

در شوال این سال میان ابن ابی الساج و بدویان نبردی بود که وی را هزیمت کردند، سپس به آنها شبیخون زد و از آنها بکشت و اسیر گرفت و سرها را با اسیران به بغداد فرستاد که در شوال همین سال به آنجا رسید.

یازده روز مانده از شوال این سال جعفر مفوض، صاعد بن مخلد را ولایستدار شهر زور و دراباذ و صامغان و حلوان و ماسبدان و مهرگان کدک و توابع فرات کرد و سرداران موسی بن بغار ابدو پیوست، بجز احمد بن موسی و کیبلغ و اسحاق بن کنداجیق و اساتکین. صاعد نیز به روز شنبه، هشت روز مانده از شوال، آنچه را که مفوض بدو سپرده بود به لؤلؤ سپرد و از جانب خویش فرمانی به ابن ابی الساج داد و ولایت‌هایی را که به عهده داشت بدو واگذاشت که وی از پیش از جانب هارون بن موفق عهده دار انبار و راه فرات و رجه طوق بن مالک شده بود و در ماه رمضان آنجا رفته بود و چون این کار به صاعد پیوسته شد وی را بر آنچه به عهده داشته بود باقی نهاد.

در آخر شوال این سال ابن ابی الساج وارد رجه طوق بن مالک شد. پیش از ورود مردم رجه با وی نبرد کردند که بر آنها غلبه یافت و احمد بن مالک سوی شام گریخت. پس از آن ابن ابی الساج سوی قرسیسا رفت و بدان در شد و ابن صفوان عقلی از آن دوری گرفت.

به روز سه شنبه، ده روز رفته از شوال این سال، ابو احمد باز نگیان در شهر فاسق نبردی داشت که ثمر بخش بود و به مقصود خویش رسید.

سخن از چگونگی نبرد ابو احمد در شهر سالارزنگیان

محمد بن حسن گوید: حیث دشمن خدای در آن مدت که ابو احمد به بیماری خویش مشغول بود پلی را که کشتیهای نصیر به نزد آن فرو مانده بود نو کرد و بر آن چیزها افزود که پنداشت آنرا استوار کرده است، مقابل آن دکلهای اساج نهاد و آنرا به همدیگر پیوست و آهن بر آن پوشانید و مقابل آن با سنگ بندی زد که محل ورود کشتی را تنگ کند و جریان آب را در نهر ابوالخصیب تند کند که کسان از ورود بدان هراس کنند.

موفق دو کس از سرداران خویش را با چهار هزار کس از غلامان فرستاد و دستورشان داد سوی نهر ابوالخصیب روند: یکیشان از شرق آن برود و یکی از غرب تا به پلی رسند که فاسق آنرا اصلاح کرده بود و مقابل آن بند زده بود و با یاران حیث نبرد کنند و آنها را از پل برانند. نجاران و فعللگان نیز با آنها فرستاد که پل را با حایلها که جلوان نهاده بود ببرند. بگفت تا کشتیها مهیا کنند، پر از فی آلوده به نفت، که به وقت مد وارد نهر ابوالخصیب شود و آتش در آن افروزند و پل را بسوزند.

در آنروز موفق با سپاه برنشست و برفت تا به دهانه نهر ابوالخصیب رسید و بگفت تاجنگاوران را از چند جا، از پایین و بالای اردوگاه حیث، بفرستند که آنها را از همیاری برای دفاع از پل مشغول دارند. آن دوسردار بایاران خویش برفتند. یاران خاین، از زنگی و غیر زنگی، به سالاری انکلای پسرش و علی بن ابان مهلبی و سلیمان بن جامع به مقابله آنها شدند. نبرد میان دو گروه در گرفت و دوام یافت. فاسقان به دفاع از پل به سختی، نبرد کردند که دانسته بودند که بریدن آن مایه ضررشان است

و وصول بدو پل بزرگ ما بعد آن که خبیث بر نهر ابوالخصیب زده بود آسان میشود، از این رو کشته و زخمی میان دو گروه بسیار شد و نبرد تا به وقت نماز پسین پیوسته بود.

پس از آن غلامان موفق، فاسقان را از پل پس زدند و از آن گذشتند و نجاران و فعلگان، پل را بیریدند و آنرا با حایلها که گفتیم نهاده بود در هم شکستند. و چنان بود که فاسق این پل و حایلها را چنان محکم کرده بود که بریدن آن به سرعت برای فعلگان و نجاران میسر نبود. موفق بگفت تا کشتیایی را که نی و نفت در آن بود وارد کنند و آتش در آن بزنند و همراه آب بفرستند که چنین کردند. کشتیها به پل رسید و آنرا بسوخت و نجاران به بریدن حایلها دست یافتند و آنرا بریدند و ورود نهر برای کشتیها میسر شد که وارد شدند و با ورود کشتیها کوشش غلامان نیرو گرفت و یاران فاجر را از جاهایشان عقب راندند و آنها را به پل اول که از بی آن بود رسانیدند و بسیار کس از فاجران کشته شدند، گروهی از آنها نیز امان خواستند که موفق بگفت تا هماندم به آنها خلعت دهند و به جایی بدارندشان که یارانشان آنها را ببینند و به وضعی که آنها یافته اند راغب شوند.

غلامان به پل اول رسیدند و این پیش از مغرب بود. موفق نخواست که در تاریکی شب، سپاه در نهر ابوالخصیب پیش رود و فاجران فرصتی بدست آرند، دستور داد کسان باز گردند که با سلامت به نهر موفقیه باز گشتند. موفق دستور داد که فتح و ظفری را که خدا نصیب وی کرده بود به اطراف بنویسند که بر منبرها خوانده شود و نیز دستور داد که غلامان نیک کوش وی را به مقدار تلاش و نیکی اطاعتشان پاداش دهند که کوشش و تلاششان در کار نبرد دشمن فزون شود و چنین کردند.

موفق با گروهی از وابستگان و غلامان خویش در کشتیها و زورقها به دهانه نهر ابوالخصیب رفت. خبیث با دو برج که از سنگ ساخته بود نهر را تنگ کرده بود

که گذرگاه تنگ باشد و جریان تند شود و چون کشتی وارد نهر می شود فرو رود و برون کشیدن آن آسان نباشد. موفق بگفت تا آن دو برج را ویران کنند که همه آن روز در آن کار کردند، سپس عملگران باز گشتند و روز بعد برای ویران کردن باقیمانده بیامدند و دیدند که فاجران همان شب آنچه را ویران شده بود به حال اول برده اند. پس بگفت تا دوارابه در دو کشتی نهند و در نهر ابو الخصب جای دهند و لنگرهای آنرا بیفکنند تا مستقر شود، جمعی از کشتیانیان را بر آن گماشت و بگفت تا دو برج را ویران کنند. ارابه داران را بگفت تا هر کس از یاران خبیث را که به شب یاروز برای تجدید بنای برج بیاید بزنند که فاجران از نزدیک شدن به آن محل خودداری کردند و از آن باز ماندند. گماشتگان به برداشتن سنگها پرداختند تا آنچه را می خواستند بسر بردند و راه رفت و آمد کشتی ها در نهر وسعت گرفت.

در این سال فاسق از غرب نهر ابو الخصب به شرق آن رفت و از هر سوی آذوقه از وی ببرید.

سخن از وضع سالار زنگیان
و یاران وی و کارشان پس
از انتقال به غرب دجله

گویند: وقتی موفق منزلهای سالار زنگیان را ویران کرد و بسوخت وی به منزلهایی که در نهر ابو الخصب بود پناه برد و در منزلی که از آن احمد بن موسی، معروف به قلوس، بوده بود جای گرفت و عیال و فرزندان خویش را در آنجا به دور خویش فراهم آورد و بازارهای خویش را به بازاری به نام ابو الحسین نزدیک محلی که بدان پناه برده بود انتقال داد در این وقت کارش سخت، سستی گرفت و زوال کاروی

۱- کلمه متن: العمال.

۲- کلمه متن: الاناجر، جمع النجر، معرب لنگر.

بر مردم روشن شد که از بردن آذوقه سوی وی بترسیدند و همه چیز از وی ببرد، چنانکه به نزد وی يك رطل نان گندم به ره درم شد که جو خوردند، پس از آن حبوبات خوردند، سپس کارشان به آنجا رسید که دنبال کسان می رفتند و چون یکیشان با زنی یا کودکی یا مردی تنها می ماند او را می کشت و می خورد. پس از آن چنان شد که زنگی قوی بر ضعیف می تاخت و چون با وی تنها می ماند او را می کشت و گوشتش را می خورد، پس از آن گوشت فرزندان خویش را می خوردند، پس از آن چنان شدند که گور مردگان را می شکافتند و کفنهایشان را می فروختند و گوشتشان را می خوردند و خبیث هیچک از آنها را که چنین می کردند عقوبت نمی کرد مگر به زندان که چون مدت حبس وی دراز می شد آزارش می کرد گویند که وقتی خانه فاسق ویران شد و سوخته شد و هر چه در آن بود غارت شد و فراری و غارت شده از غرب نهر ابوالخصیب برفت و در شرق آن جای گرفت ابو احمد چنان دید که سمت شرقی را نیز به ویرانی دهد تا در آنجا نیز وضع خبیث چون وضع وی در سمت غربی شود. پس به پسر خویش ابو العباس دستور داد که با گروهی از یاران خویش، در کشتی، در نهر ابوالخصیب توقف کند و جمعی از یاران و غلامان خویش را برگزیند و در شرق نهر ابوالخصیب به جایی فرستد که خانه کرنبابی آنجا بود و فعلگان نیز با آنها فرستد که از خانه ها و منزل های یاران فاجر هر چه می بینند ویران کنند.

موفق مقابل قصر همدانی توقف کرد، همدانی که یکی از سرداران سپاه خبیث و یاران قدیم وی بود حفاظت آن محل را به عهده داشت. موفق به گروهی از سرداران و وابستگان خویش دستور داد که آهنگ خانه همدانی کند، فعلگان نیز به همراهشان بودند، آن محل با گروهی بسیار از یاران خبیث از زنگی و غیر زنگی استوار شده بود و ارا به ها و منجنیقها و کمانهای چند تیره در آنجا بود. نبرد در گرفت و کشته و زخمی بسیار شد تا وقتی که یاران موفق، خبیثان را عقب راندند و شمشیر در آنها نهادند و از آنها کشتاری بزرگ کردند. یاران ابو العباس نیز با فاسقانی که بر آنها

می‌گذشتند چنان کردند. عاقبت یاران موفق و یاران ابو العباس بهم رسیدند و برضد خبیثان هم آهنگ شدند و هزیمتشان کردند و به خانه همدانی رسیدند که آنرا استوار کرده بود و ارا به‌ها بر آن نهاده بود و علمهای سفید، از علمهای فاجر که نام وی بر آن بود در اطراف خانه نهاده بود.

یاران موفق نتوانستند بر دیوار خانه بالا روند که دیوار بلند بود و استوار، پس نردبانهای بلند بر آن نهادند اما به نهایت دیوار نرسید بعضی از غلامان موفق قلابهایی را که برای چنین محلی آماده کرده بودند و طناب در آن کرده بودند بینداختند و بر علمهای فاسق محکم کردند و آنرا کشیدند که علمها از بالای دیوار بیفتاد و به دست یاران موفق افتاد. مدافعان خانه یقین کردند که یاران ابو احمد بالای خانه رفته‌اند که بترسیدند و هزیمت شدند و خانه و اطراف آنرا تسلیم کردند. نفت اندازان بالا رفتند و منجیقها و ارا به‌ها را که بر خانه بود با همه کالا و اثاث همدانی که در آن بود بسوختند و همه خانه‌های فاجران را که اطراف آن بود آتش زدند. در آنروز تعداد بسیاری از زنان اسیر مسلمان رانجات دادند و موفق بگفت تا آنها را در کشتیها و زورقها و گذرها سوی موفقیه برند و نیک‌بدارند. در آنروز نبرد از آغاز روز تا پس از نماز پسین پیوسته بود.

در آنروز گروهی از یاران فاسق و جمعی از غلامان خاص وی که در خانه‌اش عهده‌دار خدمت وی بودند و بر سرش می‌ایستادند امان خواستند که موفق امانشان داد و بگفت تا با آنها نیکی کنند و خلعت و جایزه دهند و مقرری برای‌شان تعیین کنند.

موفق باز گشت و بگفت که علمهای فاسق را جلو کشتیها و ارونه بدارند که یاران وی آنرا ببینند. گروهی از امان‌خواستگان، موفق را به بازار بزرگی از آن خبیث رهنمون شدند که پشت خانه همدانی بود پیوسته به پل اولی که بر نهر ابوالمخصیب

زده بودند، خبیث این بازار را مبارکه نامیده بود. به موفق گفتند که اگر این بازار را بسوزانند دیگر بازاری برای زنگیان نمی ماند و بازرگانان نشان که قوامشان بدیشان است از نزدشان می روند و به سبب آن وحشت زده می شوند و به ناچار امان می خواهند. موفق مصمم شد که با سپاهیان از سه سوی آهنگ بازار و اطراف آن کند. به ابوالعباس دستور داد که از یک سمت بازار که مجاور پل اول بود آهنگ آن کند. به راشد و ابستة خویش نیز دستور داد که از سمت مجاور خانه همدانی به آهنگ آن بروند. چند سردار از سرداران بردگان سیاه خویش را بگفت که از نهر ابوشاکر به آهنگ آن بروند. هر گروه آنچه را دستور یافته بودند عمل کردند، زنگیان خبر یافتند که سپاهها سویشان روان شده اند و به مقابله آنها پا خاستند، نبرد بالا گرفت و سخت شد. فاجریاران خویش را کم داد. مهلبی و انکلای و سلیمان بن جامع با همه یاران خویش و کمکی که خبیث فرستاده بود در آن بازار بودند و از آن دفاع می کردند و به سختی نبرد می کردند. یاران موفق در آغاز ورودشان به آن محل به یک طرف بازار رسیده بودند و آتش در آن زده بودند که آتش در بیشتر بازار افتاده بود. و چنان شد که دو گروه به نبرد بودند و آتش آنها را در میان گرفته بود. سایبانها که بر آورده بودند آتش می گرفت و بر سر جنگاوران می افتاد و می شد که بعضیشان را می سوخت. تا به وقت غروب آفتاب و رسیدن شب چنین بودند، سپس از همدیگر جدا شدند، موفق و یاران وی به کشتی های خویش باز گشتند و فاسقان بنزد طغیانگر خویش رفتند. بازار سوخته بود و اهل بازار و بازرگانان اردوگاه خاین، از آنجا رفته بودند. و با بقیه کالا و اموال خویش که نجات یافته بود بالای شهر خبیث جای گرفته بودند. از پیش به آنها گفته شده بود که بیشتر مال التجاره و کالای خویش را از این بازار ببرند مبادا رخدادی همانند آنچه به روز دستیابی موفق به خانه همدانی و سوختن اطراف آن بود، برای آنها تکرار شود. پس از این نبرد خبیث در سمت شرقی دجله نیز در کار حفر خندقها و کور کردن راهها چنان کرد که در سمت غربی کرده بود. خندقی پهناور از حد جوی کور تا نهر غربی

بکند. بیشتر توجه وی به استوار کردن مابین خانه کرنبائی تا نهر جوی کور بود که بیشتر منزلها و مسکنهای یاران وی در آنجا بود. از حد جوی کور تا نهر غربی بستانها و جاها بود که خالی کرده بودند و دیوار و خندق اطراف آن بود و اگر در آنجا نبردی می شد از محل خویش برای دفاع و حفاظت آن می رفتند.

در این هنگام موفق چنان دید که باقیمانده دیوار را تا نهر غربی ویران کند و از پس نبردی دراز و مدتی دیر، این کار را انجام داد. فاسق در جانب شرقی نهر غربی بود با سپاهی مرکب از جمع زنگیان و غیر زنگیان که در پناه دیوار بلند و خندقها بودند. اینان دلیران و شجاعان یاران خبیث بودند و از قسمتی از دیوار نهر غربی که نزدیک بود دفاع می کردند و به وقت نبرد از جوی کور و اطراف آن به پشت سر یاران موفق راه می یافتند. موفق بگفت تا آهنگ آن محل کنند و با کسانی که آنجا بودند نبرد کنند و دیوار آنرا ویران کنند و حصار یاران آنجا را بیرون کنند. در این موقع به ابوالعباس و تنی چند از سرداران غلامان و وابستگان خویش گفت که برای این کار آماده شوند که آنچه را دستور یافته بودند انجام دادند. آنگاه موفق با کسانی که مهیا کرده بود سوی نهر غربی رفت و بگفت تا کشتیها را از حد جوی کور تا محل معروف به دباسین جای دهند. جنگاوران به دوسوی نهر غربی رفتند و نردبانها بر دیوار نهاده شد، تعدادی ارا به نیز داشتند. نبرد در گرفت و از آغاز روز تا پس از نیمروز پیوسته بود. چند جای دیوار ویران شد و ارا بهها که بر آن بود سوخته شد، آنگاه دو گروه از هم جدا شدند و هیچیک را بردیگری تفوق نبود، بجز توفیقی که یاران موفق داشته بودند و چند جارا ویران کرده بودند و ارا بهها را سوخته بودند. دو گروه از زحمت زخمها بلیه ای بزرگ و درد انگیز داشتند، موفق و همه یاران خویش به موفقیه بازگشت و بگفت تا زخمیان را مداوا کنند و هر کس را به اندازه زخمهایی که خورده بود جایزه داد.

از آغاز نبرد با فاسق تا وقتی که خدای او را بکشت رفتار موفق در همه نبردها که داشت بدین گونه بود.

پس از این نبرد، موفق مدتی بماند. سپس چنان دید که بدانجای رود و از همه جاهای دیگر بدان پردازد که سخت استوار بود و کسانی که در آن بودند شجاع بودند و ثبات می کردند و آنچه مابین نهر غربی و جوی کور می خواست کرد از آن پیش که اینان را از میان بردارد میسر نبود، پس آنچه را از ابزار ویران کردن بایسته بود آماده کرد و فعلگان بسیار گرفت و جنگاوران تیرانداز و نیزه دار و سپاهیان شمشیر-دار را برگزید و همانند بار پیشین آهنگ آنجا کرد. پیادگان را به جایی که مناسب می دید فرستاد. تعدادی کشتی وارد نهر کرد، نبرد در گرفت و پیوسته شد، فاسقان ثباتی سخت کردند. یاران موفق نیز در مقابلشان ثبات کردند، فاسقان از طغیانگر خویش کمک خواستند که مهلبی و سلیمان بن جامع با سپاه خویش بیامدند که دلها-یشان نیرو گرفت و به یاران موفق هجوم بردند. سلیمان از مجاور جوی کور کمبنی برون فرستاد که یاران موفق را پس راندند تا به کشتیهایشان رسانیدند و جمعی از آنها را بکشتند. موفق باز گشت اما به همه آنچه می خواسته بود نرسیده بود. معلوم شد که می باید با فاسقان از چند جا نبرد می کرد تا جمعشان پراکنده شود و فشارشان بر کسی که سوی این جایگاه دشوار می رفت سبک شود و بدانچه می خواست دست یابد، از آنرو مصمم شد نبردشان را از سر گیرد. به ابوالعباس و دیگر سرداران خویش دستور داد دلیر خویش را بر گزینند و عبور کنند. مسرور وابسته خویش را به نهر منگی گماشت و دستور داد مردان خویش را به آن محل و کوهها و نخلستانهای پیوسته بدان برد تا دلهای فاجران را مشغول دارد و بینند که از آن سوی نیز برضد-شان تدبیری هست. به ابوالعباس دستور داد که یاران خویش را سوی جوی کور برد و کشتیها را در آن جاها مرتب کند تا به محل دیاسین برسد که پایین نهر غربی بود.

موفق سوی نهر غربی رفت و سرداران و غلامان خویش را بگفت تا با یاران خویش بروند و در قلعه و پناهگاه فاسقان با آنها نبرد کنند و از مقابلشان باز نیایند تا خدای فتحشان نصیب کند، یا اراده‌ی وی درباره‌ی آنها انجام شود، کسانی را نیز برای ویران کردن دیوار گماشت.

فاسقان به عادت خویش شتابان بیامدند که دو نبرد پیشین که از آن سخن داشتیم به طمعشان آورده بود. غلامان موفق ثبات کردند و در مقابلشان مردانه بکوشیدند، خدای نصرت خویش را بر آنها نازل فرمود که فاسقان را از جاهایشان براندند. یاران موفق نیرو گرفتند و هجومی بردند و آنها را پراکنده کردند که هزیمت شدند و حصار خویش را رها کردند که بدست غلامان موفق افتاد و آنرا ویران کردند و منزلهایشان را بسوختند و هر چه را در آن بود غنیمت کردند، هزیمت شدگان قوم را تعقیب کردند و از آنها کشتاری بزرگ کردند. از این قلعه جمعی بسیار از زنان اسیر مسلمان را نجات دادند. موفق دستور داد بپیرانشان و با آنها نیکی کنند و نیز به یاران خویش دستور داد که به کشیهایشان باز گردند که چنان کردند. آنگاه به اردوگاه خویش در موفقیه باز گشت که در این محل به مقصود خویش رسیده بود.

در این سال موفق وارد شهر فاسق شد و منزلهای وی را در سمت شرقی نهر—
ابوالخصیب بسوخت.

سخن از چگونگی ورود
موفق به شهر سالارزنگیان

گویند که ابواحمد از آن پس که خانه خبیث را ویران کرد و آهنگ آن کرد که وارد شهر وی شود به اصلاح راههای دو سوی نهر ابوالخصیب و قصر فاسق پرداخت که راه برای رفت و آمد جنگاوران گشاده باشد. دستور داد در قصر خبیث را که از قلعه اروخ بصره کنده بود بکنند و آنرا به مدینه السلام بردند.

پس از آن مصمم شد پل اولی را که بر نهر ابوالخصیب بود ببرد که به هنگام نبرد مانع از آن می‌شد که گروههای مختلف از نواحی اردوگاه وی همدیگر را کمک کنند. پس بگفت تا کشتی بزرگی آماده کنند پر از نی آغشته به نفت، و در میان کشتی دکلی دراز نصب کنند که وقتی کشتی را به پل چسباندند نگذارد از آن بگذرد. آنگاه در انتظار غفلت و پراکندگی فاسقان بماند. و چون در آخر روز این فرصت را یافت. کشتی را پیش فرستاد که کشتی دیگر آنرا کشید تا وارد نهر شد و آتش در آن زدند و رها کردند، مد نیرو گرفته بود و کشتی به پل رسید. زنگیان خبر یافتند و فراهم آمدند و بسیار شدند و بر پل و اطراف آن انبوه شدند و کشتی را با سنگ و آجر زدند و خاک بر آن ریختند و آب پاشیدند، یکیشان در آب رفت و کشتی را سوراخ کرده، اندکی از پل را مشتعل کرده بود که فاسقان آنرا خاموش کردند و کشتی را غرق کردند و آنرا گرفتند و به تصرف آوردند.

وقتی ابو احمد این کار زنگیان را بدید، مصمم شد بر سر پل چندان با آنها نبرد کند تا پل را ببرد. برای این کار دو کس از سرداران غلامان خویش را معین کرد و دستورشان داد با همه یاران خویش با سلاح کامل و زره محکم و لوازم درست عبور کنند و نفت اندازان مهیا کنند. و ابزارهایی که با آن پل می‌برند. آنگاه بگفت تا یکی از سرداران از غرب نهر بیرون و دیگری را از سمت شرقی نهر فرستاد.

موفق با وابستگان و خادمان و غلامان خویش بر کشتیها و زورقها نشست و به آهنگ دهانه نهر ابوالخصیب رفت، و این به صبحگاه روز شنبه بود، چهارده روز رفته از شوال سال دویست و شصت و نهم.

سرداری که دستور داشت از غرب نهر ابوالخصیب به نزد پل رود زودتر آنجا رسید و با کسانی از یاران فاسق که گماشته آن بودند نبرد آغاز کرد که جمعی از آنها کشته شدند. پل را آتش زد و نی و چیزهای سوزان که فراهم آمده بود بر آن افکند. کسانی از یاران خبیث که آنجا بودند عقب رفتند. پس از آن کسانی که دستور داشتند

از جانب شرقی آهنگ پل کنند در رسیدند و دستوری را که در باره سوختن پل داشتند به کار بستند.

و چنان بود که خبیث به پسر خویش انکلای و سلیمان بن جامع دستور داده بود با سپاهیان خویش بمانند و از پل دفاع کنند و مانع بریدن آن شوند که چنین کردند. آن دو سردار که مقابلشان بودند آهنگ ایشان کردند و با آنها نبردی سخت کردند تا هزیمت شدند و سوختن پل میسر شد که آنرا بسوختند و از آنجا سوی محوطه ای رفتند که کشتیهای فاسق و زورقها و همه افزارهای نبرد وی را در آن می ساختند و همه را بجز اندکی از کشتیها و زورقها که در نهر بود بسوختند. انکلای و سلیمان بن جامع هزیمت شدند و غلامان موفق در غرب نهر ابوالخصیب به زندانی از آن خبیث رسیدند. زنگیان لختی از روز را از آن دفاع کردند و گروهی را از آن در آوردند که عاقبت غلامان موفق بر آن غلبه یافتند و همه مردان و زنانی را که آنجا بودند نجات دادند. غلامان موفق که در سمت شرق بودند وقتی آن قسمت از پل را که عهده کرده بودند بسوختند، به خانه مصلح رسیدند که از سرداران قدیم فاسق بود، وارد خانه وی شدند و آنرا غارت کردند و فرزندان و زنان وی را اسیر کردند و در راه خویش هر چه را توانستند بسوختند. میان پل به جای مانده بود که خبیث آنرا محکم ساخته بود. موفق بگفت تا چند کشتی آنجا ببرند که ببرند، از جمله کسانی که آنجا رفتند زیرک بود با گروهی از یاران خویش که به دکلها رسیدند و کسانی را که برای بریدن آن همراه برده بودند با تبرها وارهها سوی پل فرستادند که آنرا ببرند سپس آنرا کشیدند و از نهر برون بردند، باقیمانده پل سقوط کرد و کشتیهای موفق وارد نهر شد. دو سردار با همه یاران خویش از دوسوی نهر روان شدند و یاران فاسق از دوسوی هزیمت شدند. موفق و همه یارانش سالم بازگشتند و بسیاری از اسیران مسلمان نجات یافتند، تعداد زیادی سر از فاسقان به نزد موفق آوردند که آورندگان را پاداش داد و با آنها نکویی کرد و جایزه شان داد.

آنروز موفق سه ساعت از روز برآمده از آنجا باز گشت، پیش از باز گشت وی فاسق و همه یاران او از زنگی و غیر زنگی به سمت شرقی نهر ابوالخصیب رفتند و غرب آنرا تخلیه کردند که یاران موفق آنرا به تصرف آوردند و همه قصرهای فاسق و یاران وی را که مانع از نبرد با فاسقان بود ویران کردند و رخنه های تنگی را که بر نهر ابوالخصیب بود گشاده کردند و این از جمله چیزها بود که ترس یاران خاین را بیفزود و گروهی بسیار از سرداران و یاران او که گمان نداشت از وی جدائی گیرند به امانخواهی رغبت آوردند و امان یافتند که پیاپی بیامدند و پذیرفته شدند و نیکی دیدند و در کار مقرری و جایزه و خلعت به همگنان خویش پیوسته شدند.

پس از آن موفق پیوسته کشتی به نهر می فرستاد و با غلامان خویش بر آن می رفت. دستور داد منزلهای فاجران را که بر دوسوی نهر بود و کشتیها را که در دل آن بود بسوزانند، می خواست یاران وی به رفتن در نهر ورزیده شوند و سپردن آن برای شان آسان شود که می خواست پل دوم را بسوزاند و به نهایت جاهای فاجران برسد. در آن اثنا که موفق به کار نبرد فاسق می پرداخت و به نهر ابوالخصیب می رفت روزی در جایی از نهر توقف کرده بود، و این به روز جمعه بود، که یکی از یاران فاسق از او امان خواست و منبری از آن خبیث را که در سمت غربی بود و دستور داده بود آنرا به نزد وی ببرد به نزد موفق آورد، قاضی خبیث را نیز که در شهر وی بوده بود به همراه داشت و این از جمله چیزها بود که مایه ضعف زنگیان شد.

و چنان بود که خبیث همه کشتیهای دریا رو و غیر دریا رو را که برای وی مانده بود فراهم آورده بود و به نزد پل دوم نهاده بود. و نیز سرداران و یاران و مردان دلیر خویش را آنجا فراهم آورده بود. موفق به گروهی از غلامان و مردان دلیر خویش دستور داد به پل نزدیک شوند و از کشتیهای دریا رو که در آنجا هست هر چه را که

توانستند بسوزانند و هرچه را توانستند بگیرند. غلامان مامور چنان کردند و این کار، احتیاط فاجر و حفاظت وی را از پل دوم بیفزود و خویشتن را با همه یاران خویش به حفظ و حراست آن ملزم داشت که مبادا حیل‌های کنند و سمت غربی نیز از دست وی برود و یاران موفق بدان قدم نهند و این، مایهٔ ریشه کن شدن وی شود.

موفق از پس سوختن پل اول چند روزی بماند و غلامان خویش را گروه از پس گروه به سمت غربی نهر ابوالخصیب عبور می‌داد که آنچه را از منزل‌های فاجران به جامانده بود می‌سوختند و نزدیک پل دوم می‌شدند که زنگیان بر سر پل با آنها نبرد می‌کردند که جمعی از آنها در منزل‌های خویش بر سمت غربی نزدیک پل دوم به جای مانده بودند. غلامان موفق به این محل می‌رفتند و راهها و گذرگاه‌های اردوگاه فاسق را که از آنها پنهان بود می‌شناختند. و چون موفق بدانتست که غلامان و یاران وی این راه را شناخته‌اند و ترتیب عبور از آن را دانسته‌اند، مصمم شد که برای سوختن پل دوم برود که سمت غربی اردوگاه خبیث را نیز به تصرف آورد که یاران وی با زنگیان در یک عرصه باشند و میانشان جز نهر ابوالخصیب فاصله نباشد.

در این موقع موفق به ابوالعباس دستور داد با یاران و غلامان خویش آهنگ سمت غربی کند، و این به روز شنبه بود، هشت روز مانده از شوال سال دویست و شصت و نهم. بدو دستور داد که یا یاران خویش به محل ساختمانی رود که فاجر آنرا مسجد جامع نام کرده بود و از خیابان مجاور آن برود. این خیابان به محلی می‌رسید که خبیث آنرا نمازگاه کرده بود و به روزهای عید در آن حضور می‌یافت. و چون به محل نمازگاه رسید از آنجا به طرف کوهی که به نام ابو عمرو برادر مهلبی شهره بود بگردد.

از سرداران و غلامان سوار و پیادهٔ خویش نزدیک به ده هزار کس را بدو پیوست

دستور داد که زیرک مقدمه در خویش را با یارانش در صحرای نمازگاه به جای نهد، که اگر فاسقان در آنجا کمینی دارند از هجوم آن در امان ماند. جمعی از سرداران غلامان را بگفت تا در کوههای مابین کوه ابو عمرو و کوه ابو مقاتل زنگی پراکنده شوند و همگی از این کوهها به محل پل دوم رسند که در نهر ابو خصیب بود. به جمعی از سرداران پیوسته به ابو العباس گفت که با یاران خویش مابین خانه فاسق و خانه پسرش انکلای جای گیرند و گذارشان از ساحل نهر ابو الخصیب و نزدیک آن باشد که با نخستین غلامانی که از کوهها می رسند پیوسته شوند و همگی سوی پل روند. دستورشان داد افزارهای بایسته را چون کلنگ و تبر واره با گروهی از نفست اندازان همراه ببرند که هرچه را که بریدن آن میسر بود ببرند و هرچه را سوختن آن میسر بود بسوزانند. راشد و ابسته خویش را نیز بگفت تا از جانب شرقی نهر ابو الخصیب بروند، با گروهی همانند آنچه با ابو العباس بود و آهنگ پل کند و با مدافعان آن نبرد کند.

ابو احمد در کشتی وارد نهر ابو الخصیب شد، تعدادی کشتی مهیا کرده بود که غلامان دلیر تیرانداز و نیزه دار خویش را که می پسندید در آن جای داده بود، افزارهای بایسته برای بریدن پل را نیز همراهشان کرده بود و آنها پیش از خودش در نهر ابو الخصیب فرستاد. از هر دو سوی نبرد میان دو گروه در گرفت و پیکار سخت شد. در سمت غربی مقابل ابو العباس و یاران وی انکلای پسر فاسق بود با سپاه خویش و سلیمان بن جامع با سپاهش، در سمت شرقی نیز در مقابل راشد و همراهانش فاجر سالار زنگیان بود و مهلبی با بقیه سپاهشان.

در آنروز تا سه ساعت رفته از روز نبرد بود آنگاه فاسقان هزیمت شدند که سر کس نداشتند و شمشیرها در آنها به کار افتاد و چندان سر از فاسقان بر گرفته شد که از فزونی به شمار نبود. و چنان بود که وقتی سری به نزد موفق می آوردند دستور میداد تا آنها را در نهر ابو الخصیب، ببندازند که جنگاوران به سرها مشغول نشوند

و در تعقیب دشمن خویش بکوشیدند. به سرنشینان کشتی ای که در نهر ابوالخصیب نهاده بود دستور داد به پل نزدیک شوند و آنرا بسوزانند و زنگیانی را که از آن دفاع می کنند بابتیر برانند که چنین کردند و پل را مشتعل کردند. در این وقت انکلای و سلیمان، زخم‌دار و هزیمت شده بیامدند و می خواستند به سمت شرقی نهر ابوالخصیب عبور کنند، اما آتش میان آنها و پل حایل بود، خویشان را با عقبداران شان که همراهشان بودند در نهر ابوالخصیب افکندند که گروهی بسیار از آنها غرق شد و انکلای و سلیمان از آن پس که نزدیک هلاکت رسیده بودند نجات یافتند.

از دوسوی گروهی بسیار بر پل فراهم آمده بودند که کشتی ای پراز نی مشتعل بر آن افکندند که به بریده شدن و سوختن پل کمک کرد و بریده شد، سپاه از دو سوی در اطراف شهر خبیث پراکنده شدند و بسیاری از خانه‌ها و قصرها و بازارهایشان را بسوختند و از زنان و کودکان اسیر چندان نجات دادند که به شمار نبود. موفق بگفت تا جنگاوران آنها را در کشتیهایشان ببرند و به موفقیه برسانند.

و چنان بود که وقتی قصر و منزلهای فاسق سوخته شده بود در خانه احمد بن موسی قلو و خانه محمد بن ابراهیم جای گرفته بود و پسر خویش انکلای را در خانه مالک، خواهرزاده قلو و، جای داده بود. جمعی از غلامان موفق به آهنگ جاهایی که خبیث در آنجا مقر داشت برفتند و بدان در شدند و جاهایی از آنها بسوختند و هرچه را که از آن فاسق، از حریق اول سالم مانده بود بسوختند. خبیث گریزان شد.

در آنروز جای اموال وی معلوم شد. چند زن علوی را که در محلی نزدیک به خانه محل سکونت وی محبوس بودند نجات دادند، موفق بگفت تا آنها را به اردوگاه وی ببرند و با آنها نیکی کرد و چیزشان داد.

جمعی از غلامان موفق و امان یافتگانی که به ابوالعباس پیوسته بودند، سوی

زندانی رفتند که فاسق در سمت شرقی نهر ابوالخصیب ساخته بود، آنرا بگشودند و جمعی بسیار از سپاهیان را که با فاسق و یاران وی نبرد می کرده بودند واسیر شده بودند؛ کسان دیگر از آنجا درآوردند، همه را با بندها و غلهاشان بنزد موفق بردند. که بگفت تا آهن از آنها بردارند و سوی موقیه شان ببرند.

در آنروز هرچه کشتی نیرو برو کشتی دربار و کشتی کوچک و کشتی چراغدار اود دیگر اقسام کشتی در نهر ابوالخصیب مانده بود از نهر به دجله بردند و موفق آنرا با همه غارتها و ربوده ها که آنروز از اردو گاه خبیث بدست آمده بود و بسیار گرانقدر و گزاف بود به یاران و غلامان خویش وا گذاشت.

در این سال معتمد سوی واسط سر ازیر شد و در ذی قعدة آنجا رسید و به خانه زیرک رفت.

در این سال انکلای پسر فاسق از ابواحمد موفق امان خواست و در این باب فرستاده ای به نزد وی روانه کرد و چیزهایی خواست که موفق هرچه را خواسته بود پذیرفت و فرستاده وی را پس فرستاد، از پی آن پیش آمدها بود که موفق را از نبرد بازداشت. فاسق پدر انکلای از کار پسر خویش خبر یافت و چنانکه گویند وی را ملامت کرد چندانکه رای وی را درباره اما نخواهی بگردانید که کوشش برای نبرد یاران موفق و بخویشتن نبرد کردن را از سر گرفت.

در این سال سلیمان موسی شعرانی که یکی از سران اصحاب فاسق بود کس فرستاد که برای وی از ابواحمد امان بخواهد، اما ابواحمد وی را امان نداد به سبب تباهیها و خونریزیها که از پیش کرده بود. آنگاه خبر یافت که گروهی از یاران فاسق از اینکه شعرانی را امان نداده به وحشت افتاده اند، پس ابواحمد پذیرفت که وی را امان بدهد تا دیگر یاران فاسق را به صلاح آرد و بگفت تا به محلی که شعرانی وعده نهاده بود کشتی بفرستند که چنین کردند. شعرانی و برادرش و جمعی

از سردارانش بیامدند که آنها را در کشتی بیاورد، خبیث به کمک وی انتهای نهر - ابو الخصب را حفاظت می کرده بود. ابو العباس، شعرانی را به نزد موفق برد که بر او منت نهاد و به امانی که به وی داده بود وفا کرد و بگفت تا وی را چیز دهند، یاران وی را نیز چیز دادند، خلعتشان نیز دادند. شعرانی چند اسب گرفت بازین و یراق. و نیز وی و یارانش را جیره های کریمانسه داد و وی و آنها را به ابو العباس پیوست. سلیمان را از جمله یاران ابو العباس کرد و دستور داد وی را در محلی در نهر ابو الخصب به یاران فاسق بنمایند که اطمینانشان به امان وی بیشتر شود.

هنوز کشتی از محل خویش از نهر ابو الخصب دور نشده بود که گروهی بسیار از سرداران زنگی و غیر زنگی امان خواستند که آنها را بنزد ابو احمد بردند که چیزشان داد و ایشان را در کار خلعت و جایزه به پیشینانشان پیوست.

وقتی شعرانی امان خواست انتهای اردو گاه خبیث که به وسیله وی مضبوط می شده بود خلل یافت و کارش سستی گرفت. خبیث کار شعرانی را به شبل بن سالم وا گذاشت و او را در انتهای نهر ابو الخصب جای داد. هنوز موفق آنروز را که شعرانی را به یاران فاسق نمود، بود به شب نرسانیده بود که فرستاده شبل بن سالم بنزد وی رسید که امان می خواست و خواسته بود که چند کشتی به نزد خانه ابن سمعان بدارند تا شبانگاه با سرداران و مردان همراه خویش به نزد وی آید. به شبل امان داده شد و فرستاده اش پس فرستاده شد و در آنجا که خواسته بود کشتی متوقف شد که آخر شب بنزد کشتی رسید. عیال و فرزندان و جمعی از سرداران و مردانش نیز با وی بودند. یاران وی سلاح بر - کشیدند، خبر شبل به خبیث رسیده بود و جمعی از زنگیان که فرستاده بود تا وی را از رسیدن به کشتی باز دارند، بدور سپیدند شبل و یارانش با آنها نبرد کردند و تنی چند از آنها را کشتند و سالم به کشتی رسیدند که آنها را سوی قصر موفق در موفقیه برد و پیش از دیدن صبح آنجا رسانید. موفق بگفت تا شبل را چیزی سنگین قدر دهند و خلعتهای بسیار به وی داد و چند اسب بخشید بازین و لگام. این شبل از خواص